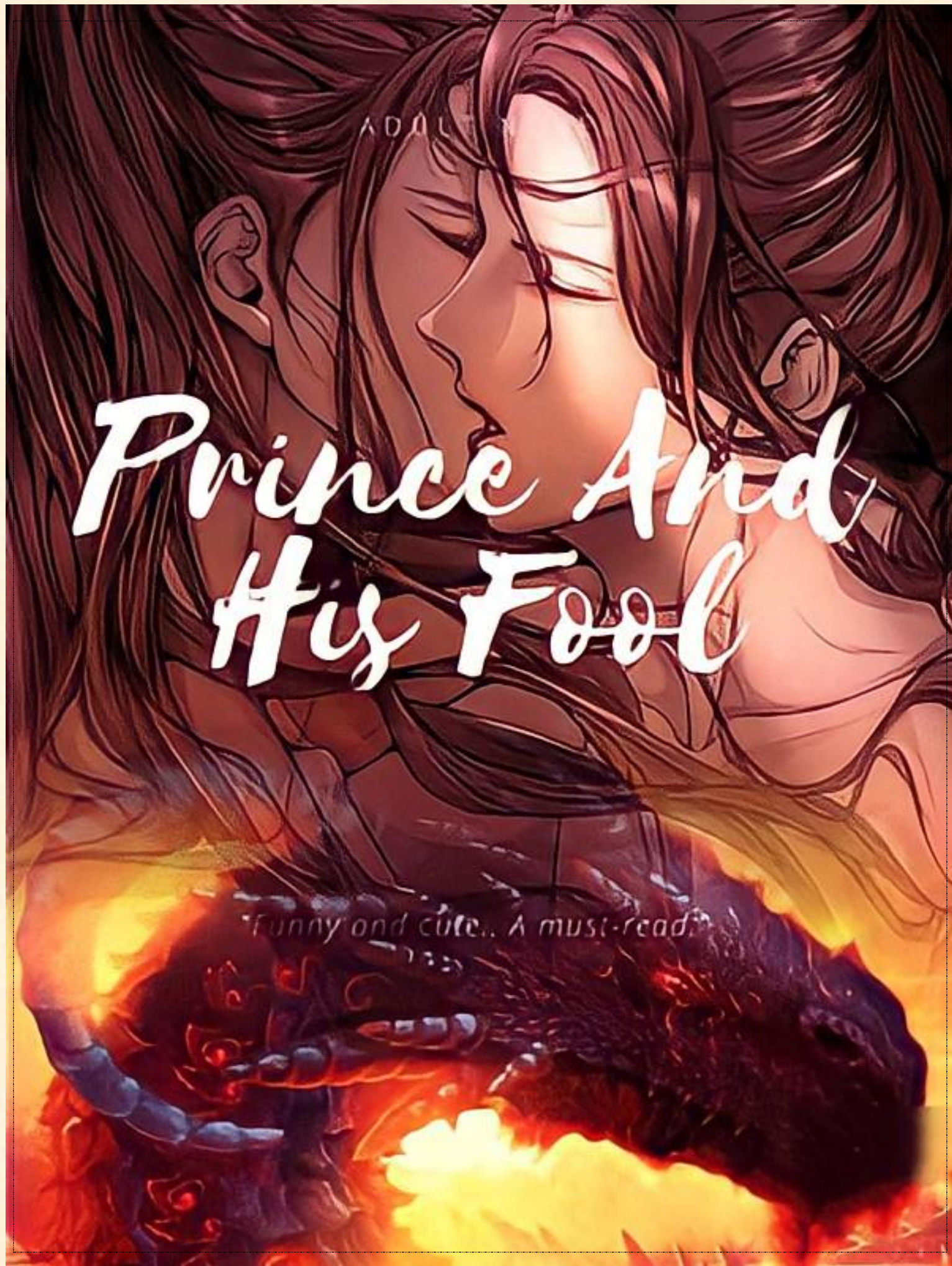


ADULT

Prince And His Fool

"Funny and cute.. A must-read"



Prince And His Fool!

"شاهزاده و احمق او"

مترجم: sehun

فصلهای دیگر این رمان را میتوانید از سایت مای انیمه دانلود کنید.

کپی و انتشار این ترجمه غیرقانونی می باشد.

آدرس سایت: Myanimes.ir

کانال تلگرام: @myanimes

برای ارسال انتقادات و پیشنهادات در مورد این رمان میتوانید با

کانال تلگرام @Ohsehun_ir در ارتباط باشید.

چتر 21: "قوانین خانه!"

به محض اینکه جنگجوی انتخابی رونگ زیان نزدیک آمد، چهره به ظاهر مهربان او بلافاصله به یک قاتل خشن و تشنه خون تبدیل شد. او مانند یک گلوله آتشین بود که به سختی میشد از دستش فرار کرد.

وقتی رونگ زیان بیچاره از اولین مشت مرد جاخالی داد، لبخند گرگ صفت یینگ تی را دید و بالاخره متوجه شد: "فاک! منو بازیم داد." او از درون فریاد زد و به جفت عمو و برادرزاده‌ای که از قصد بمبی را در بسته‌ای کوچک انتخاب کرده بودند فحش داد، او جنگجویی را انتخاب کرده بود که بیشترین درد را به او میداد. مرد چالاکی بود که گویی در حال پرواز به هوا می‌پرید و هر زمان که رونگ زیان از ضربات او طفره میرفت، ضربه‌ی دیگر او درست در مقابلش فرود می‌آمد و شمشیر تیزش را تقریباً مماس با صورتش می‌چرخاند.

رونگ زیان ترسیده فقط می‌توانست به آن نمایش‌های بی‌شمار گلا دیاتوری فکر کند که قبلاً به صورت آنلاین تماشا می‌کرد، جایی که تماشاگران فریاد می‌زدند "پاشو بگیر، پاشو بگیر"، بنابراین تصمیم گرفت آن را امتحان کند و در کمال تعجب کارساز بود. حریف او با صدای بلندی سقوط کرد و تمام تماشاگران را شوکه کرد اما رونگ زیان به همین جا بسنده نکرد. وقتی دید که جنگجو هنوز گیج است، از فرصت استفاده کرد و بالای سرش نشست و قصد داشت با دسته‌ی شمشیر او را از پای درآورد.

اما رونگ زیان فقط توانسته بود جنگجو را بیشتر خشمگین کند و باز هم قدرت مرد را دست کم گرفت. مبارزی که اکنون دیوانه شده بود، بازوهای رونگ زیان را گرفت و نگذاشت دستش را برای ضربه پایین بیاورد و دقیقاً به بینی او ضربه زد. رونگ زیان با

گیجی از جا برخاست و با انگشتانش بینی‌اش را مالش داد، انگار داشت چک میکرد که خون می‌آمد یا نه، اما مرد نگذاشت درد قبلی کمی بهتر شود شود و با نیرویی به سینه رونگ زیان لگد زد که او را به میان جمعیت پرتاب کرد.

وو یانگ در تمام این مصیبت‌ها بدون عکس‌العمل بود و شاهد ضرب و شتم بی‌رحمانه‌ی رونگ زیان توسط جنگجوی دیوانه بود. اگرچه بروز نمی‌داد، اما تحت تاثیر سرعت و تکنیک جاخالی دادن رونگ زیان بزدل قرار گرفته بود. او نارضایتی خود را با خیره شدن به رئیس یانگ ابراز کرد، اما مرد عمداً با نوعی نگاه که حاکی از "قوانین خانه‌اش" بود نگاهش را از او دور کرد. شاهزاده نیز به نوبه خود با نگاهی مرگبار به یینگ تی خیره شد و او مانند سگی ترسیده خودش را جمع کرد و چیزی در گوش عمویش زمزمه کرد. پیرمرد اخم کرد اما بلافاصله جلوی دعوا را نگرفت.

جمعیت رونگ زیان را که می‌لرزید به داخل زمین دعوا هل دادند و او به طرز تاسف باری روی زمین افتاد. درست زمانی که از گیجی‌اش برطرف شد روی دو زانویش افتاد، اما متوجه شد که جنگجو با شمشیری بالای سرش ایستاده است. جنگجو دستش را بالا برد اما شنید که رئیس نامش را صدا زد و به او اشاره کرد دست نگه دارد، اما حرکتش سریع بود و نتوانست جلوی ضربه را بگیرد.

رونگ زیان که همچنان از مرگش می‌ترسید، دست‌هایش را بالا برد تا جلوی حمله را بگیرد، قلبش تند می‌زد، تقریباً می‌توانست احساس کند آدرنالین در رگ‌هایش جریان داشتند. از ناکجا آباد، باد شدیدی وزید، رونگ زیان احساس کرد که روحش دارد از بدنش بیرون کشیده می‌شود. او منتظر درد بود اما اتفاقی نیفتاد، او فقط صدای مردی را شنید که از اعماق قلبش فریاد می‌زد. جمعیت در حالی که آرواره‌هایشان با دیدن آن صحنه افتاده بود در سکوت فرو رفته بودند. آنها شاهد بودند که جنگجویشان توسط یک نیروی

نامرئی مورد اصابت قرار گرفت و بالای سرشان پرواز کرد و مثل یک خوک گل الود به زمین افتاد.

رونک زیان به آرامی دستانش را حرکت داد و نگاه کرد تا ببیند چه چیزی باعث شده بود که جنگجوی مشتاق دست هایش نبرد اما مرد هیچ جا دیده نمی شد. جمعیت به سمت دیگری نگاه می کردند و دیگر صورتشان به سمت محل دعوا نبود. عمو و برادرزاده هر دو خشکشان زد اما به سرعت خودشان را جمع کردند و رئیس اعلام کرد: "برنده این مسابقه کسی نیست جز رونک زیان!"

جمعیت همه به سمت رونک زیان چرخیدند شروع به تشویق کردند، در حالی که برخی هم به همشهری مجروح خود کمک کردند تا روی پا بایستد. رونک زیان در شوک بود، او فقط می توانست به سمت شاهزاده که گوشه ای ایستاده بود برگردد و لبخند بزند و در حالی که سرش را برای او تکان میداد، فکر کرد: "شاهزاده ی بیخیال بالاخره ازم دفاع کرد شاید اونقدرم بد نباشه."

وو یانگ او را نادیده گرفت و با نگاهی مرگبار به سمت رئیس دهکده رفت. اگر این پیرمرد دوست پدرش نبود، قدیم الایام صبرش را با او از دست می داد و او را در همان جایی که ایستاده بود میکوبید و به زمین میخ میکرد. پیرمرد سرخورده به خاطر پوست کلفت بودنش معروف بود و همانطور که انتظار می رفت او مثل همیشه اش رفتار کرد و با رونک زیان پیروز مثل یک شهروند درجه یک رفتار میکرد و چاپلوسانه به استقبالش رفت.

درست مانند رونک زیان، یینگ تی کاملاً معتقد بود که شاهزاده باعث موفقیت رونک زیان شده بود، اما او انتظار نداشت که عمویش واقعا گول این قضیه را بخورد.

رئیس شخص مورد علاقه جدید خود را وارد دهکده کرد و بهترین صندلی را روی میز ضیافت برای او انتخاب کرد تا بنشیند. به طور طبیعی، او این کودک با استعداد را دقیقاً در کنار خود می خواست، اما قبل از اینکه رئیس بنشیند، وو یانگ وظیفه ایجاد فاصله بین آن دو را بر عهده گرفت. رئیس عبوس چاره ای نداشت جز اینکه روبروی او و آن طرف میز بنشیند.

رونگ زیان از اینکه از چنین مصیبتی جان سالم به در برده بود، هیجان زده بود، او نتوانست جلوی خودش را بگیرد و به سمت شاهزاده خم شد و از او تشکر کرد. او برای شاهزاده زمزمه کرد: "ام... اعلیحضرت، تو جون منو امروز نجات دادی، ازت ممنونم فقط کاش زودتر این کارو میکردی." شاهزاده بدون اینکه به او نگاهی بیاندازد حرفی نزد و جرعه ای از چایش نوشید. رونگ زیان با احساس نارضایتی، مقداری از اردک بریان شده خود را از کاسه خود برداشت و در کاسه وو یانگ گذاشت. در حالی که غذایش را ادامه داد فریاد زد: "اینم غرامتت، مساوی شدیم."

شاهزاده از دیدن تکه گوشت روی برنجش مات و مبهوت شد، در ذهنش نمی توانست بفهمد که اگر واقعا به او کمک کرده بود، چگونه این تکه گوشت معادل نجات جانش بود. برای او هنوز جالب بود که رونگ زیان کاملاً از قدرتش غافل بود و ظاهراً قصد نداشت برای او چیزی را توضیح دهد.

چپتر 22: "حيله گر مثل يك روباه!"

رونك زيان از جشن لذت مي برد و مانند خوك هاي پر خور و بي توجه به دنيا وقت ميگذراند تا اينكه صدای قهقهه دختران را شنيد. در حالی که کنجکاوی اش در اوج بود، صدا را دنبال کرد و نگاهش به آن جنگجوی خوش تیپ با موهای زرق و برق دار افتاد که با چند دختر زیبا صحبت می کرد. با خود فکر کرد: "این مردیه که باید باهاش آشنا بشم."

در حالی که دیوانه وار دهانش را پاک می کرد، فکر کرد: "ای استاد بزرگ، به من افتخار شاگردیتو بده." درست لحظه ای که بلند شد، احساس کرد که کسی پشت یقه اش را گرفته است و او را مجبور به عقب نشستن کرد و مانع رفتنش شد. او چند بار سعی کرد بایستد اما بی فایده بود، بنابراین با حالتی متحیر به سمت مرد ظالم کنارش برگشت: "اعلیحضرت؟"

شاهزاده نگاهی تیره و تهدیدآمیز به او کرد که لرزه بر ستون فقرات رونك زيان ترسو انداخت. این چیز جدیدی نبود، شاهزاده بارها به او خیره شده بود، اما این بار قسم میخورد که می تواند شعله های یاقوت کبود را در چشمان درخشانش ببیند. و و یانگ مانند والدینی که به کودکی سرکش هشدار می دهند فقط یک جمله به زبان آورد: "درست رفتار کن."

رونك زيان بلافاصله عقب نشست و یک فنجان شراب کامل نوشید تا اعصاب خراب خود را آرام کند. وقتی فنجان را سرکشید، سرفه های خشن رئیس توجه او را جلب کرد، رئیس سرکش باز هم در حالی که ریشهایش را نوازش میکرد گفت: "میبینم قهرمان ما دید خوبی به چیزای زیبا داره، اگرچه زیبایی بدون فضیلت مثل یه گل بدون عطره."

رونک زیان گیج شده فقط توانست فنجانش را روی میز بگذارد و خنده ای عصبی کند:
"مثل هر مردی، منم به زیبایی حساسم، اما نمیفهمم که چرا رئیس به این رفتار بد من
اشاره میکنن؟"

رئیس به یک دوشیزه بسیار لاغر و جذاب اشاره کرد که چهره ای داشت که میشد به
راحتی او را با یک خدا اشتباه گرفت. لبخند او باعث شد قلب رونک زیان طوری به تپش
بیفتد که گویی فرشته ای او را لمس کرده است. او که مسحور شده بود، حتی نگاه خشنی
که بینگ تای به او می انداخت را احساس نکرد. پیر مرد در حالی که از کوزه شراب می
ریخت گفت: "این خواهرزاده من بینگ تیانشیه، بنظرت زیبایی سلطنتی نداره؟ ظریف و
متین نیست؟"

رونک زیان اگرچه مسحور زیبایی او شده بود، اما نتوانست این حس که او آشنا بود را از
بین ببرد. با احساس اینکه چیزی درست نیست، چشم ها و بینی اش را با دقت نگاه کرد و
زمانی که به لب هایش رسید، بالاخره متوجه شد. "فاک! اون خواهر محافظه." در حالی که
نگاهش را پس میگرفت زیرچشمی به بینگ تی نگاه کرد. نگاه بدخواهانه او رونک زیان را
می ترساند، او فقط می توانست صورتش را با شرم پنهان کند، در حالی که صادقانه امیدوار
بود در خواب خفه نشود.

جلویش را صاف کرد و با ناراحتی و لکنت گفت: "خب.....من...ام...فکر میکنم...فکر میکنم
درست نباشه که...." نتوانست جمله اش را تمام کند و همچنان صورتش را از بینگ تی
پنهان میکرد. او در حالی که مخفیانه در دل شمعی برای خود روشن می کرد زار زد: "وای
خدایا، من مُردم، من مُردم، من مُردم لعنتی."

پیرمرد فنجان شراب را به بینگ تیانشی داد و چیزی در گوش او زمزمه کرد و درست در
حالی که او بلند شد، بینگ تی به سمت او خم شد انگار که می خواست جلویش را بگیرد،
اما رئیس با نگاهی، او را در سکوت رام کرد، و به او فهماند که بنشیند. دختر زیبا خود را

به رونگ زیان رساند و در مقابل او زانو زد و سرش را پایین انداخت. هر دو دستش را دراز کرد و شراب را به او تعارف کرد.

رونگ زیان که به شدت از رفتار او گیج شده بود، نمی‌توانست جلوی چشمانش را بگیرد و نگاهی را به این طرف و آن طرف می‌انداخت. او در حالی که فنجان را می‌پذیرفت و از نگاه آتشینی که از پوست تنش بود عبور میکرد باخبر بود گفت: "عه...خانم...تو مجبور نیستی جلوی من زانو بزنی، اما.....ام...ممنونم..".

درست زمانی که او می‌خواست محتویات فنجان را بنوشد، دستی فنجان را از دستش بیرون کشید و دید محتویات فنجان روی زمین ریخته شد.

"وادفاک وو یانگ!" رونگ زیان این را گفت و از رفتار بی ادبانه او به شدت عصبانی شده بود. وو یانگ به او نگاه نکرد اما در عوض رئیس را مخاطب قرار داد.

شاهزاده مثل همیشه بی تفاوت و سرد گفت: "رئیس یانگ... اینکه اون از آداب و رسوم شما سردرنمیاره به این معنی نیست که منم نمیفهمم. میخواستین از ساده لوحیش استفاده کنین؟"

پیر مرد با شرمساری، اما همچنان مانند یک روباه حيله گرد، کارش را توجیه کرد: "اینکار منطقیه به خصوص بعد از کتک زدن نامزد خواهرزادم. اون باید مسئولیتشو قبول کنه و جایگزینش بشه."

رونگ زیان از این اتفاق جدید گیج شده بود، معلوم بود که اگر آن جام شراب را نوشیده بود، انگار پای یک توافق ازدواج را امضا کرده بود. او نمی‌توانست در این دوران پردردسر ازدواج را درک کند، چرا در حالی که نمی‌خواست در قید و بند کسی باشد همیشه از او خواستگاری میشد؟ او که احساس می‌کرد مورد سوء استفاده قرار گرفته است، دوباره خواست که فنجانش را پر کند و بعد مستقیماً از شیشه بدون هیچ محدودیتی شراب

نوشید. به نظر می‌رسید که یو لائو، خدای ازدواج، هر کجا که می‌رفت، برای او تیری می‌انداخت و قصد داشت حتماً او را متاهل کند.

شاهزاده از جا بلند شد و با دستی که محکم شمشیرش را چنگ زده بود خواست که از حضور آنها مرخص شود. او کاملاً مطمئن بود که اگر آنجا را ترک نمی‌کرد، پیرمرد را زنده نمی‌گذاشت و اگر این کار را می‌کرد، نمی‌توانست آن را برای پدرش توضیح دهد.

**امیدوارم که تا الان از این رمان و ترجمه لذت برده
باشید. برای دانلود چترهای بعدی به سایت مای انیمه
مراجعه کنید.**

آدرس سایت: Myanimes.ir

کانال تلگرام: @myanimes